

# اردک و لاک پشت

در یک آبگیر، دو تا اردک و یک لاک پشت زندگی می کردند. آیا می دانید آبگیر به چه جایی می گویند؟ آبگیر مکانی است که اندکی آب آرام و بی جریان در یک گودال باشد. مانند حوضی که طبیعی درست شده باشد و کسی آن را نساخته باشد. زمانی گذشت و آب آبگیر کم شد و تا آنجایی که دیگر دو اردک و لاک پشت توانایی شنا کردن را نداشتند.



یک روز اردک ها پیش لاک پشت رفته و گفتند که دوست خوبمان ، ما برای خداحافظی پیش تو آمده ایم. ما بر آن شدیم که به جبهی دیگری که آبگیرش بزرگتر باشد مهاجرت کنیم. لاک پشت خیلی ناراحت شد و چشم هایش پر از

اشک شد و گفت ای دوستان خوب من! کم شدن و تمام شدن آب برای من سختتر است چون که من بی آب نمی توانم زندگی کنم. دوری شما هم برای من خیلی سخت خواهد بود. شما راهی پیدا کنید که مرا هم با خود ببرید. اردک ها حرف او را قبول کرده و گفتند دوری تو هم برای ما سخت است. یکی از اردک ها به لاک پشت گفت من فکری دارم و ما تو را همراه خودمان می بریم. لاک پشت خیلی خوشحال شد.



اگر قول می دهی که حرف گوش کن باشی، ما تو را به همراه خود می بریم. لاک پشت قبول کرد که حرف شنو باشد.

اردک ها رفتند و چوب بلندی آوردند و هرکدام یکسر چوب را به نوک خود گرفتند و به لاک پشت گفتند تو هم میان این چوب را با دهانت بگیر، ولی هنگامی که به هوا برخاستیم، هرچقدر مردم شگفت زده شوند و

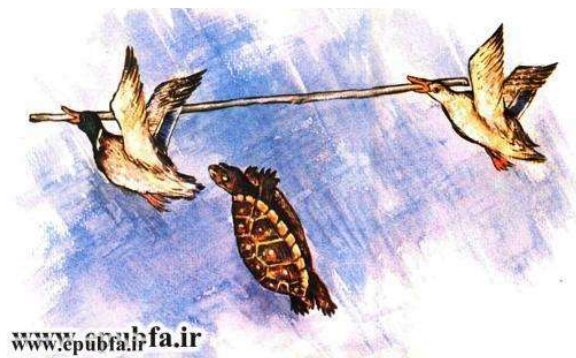
حرفهایی بگویند تو نباید دهانت را باز کنی و چیزی بگویی و تا دوباره به زمین نرسیده ایم لب از لب باز نکنی و به همه حرف ها گوش نکن .



مردم از دیدن لاک پشت بر روی آسمان شگفت زده شده و از چپ و راست آنها را به یکدیگر نشان می دادند.



لاک پشت برای یک ساعت توانست ساکت بماند. سرانجام نتوانست و تا خواست دهان باز کند و چیزی بگوید از چوب جدا شد و به سمت زمین آمد.



بچه های گلم! این داستان قشنگ دارای چند نتیجه است و به شما درس های خوبی را یاد می دهد.

«پایان»

در چند جمله نتیجه هایی را که از این داستان گرفته اید را بنویسید.